

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در اقتران بین صورت و ماده روز گذشته یک مقداری صحبت کردیم نسبت به کیفیت اخذ ماده و صورت که ماده جنبه ابهام دارد و صورت جنبه تفصیل دارد، مرحوم آخوند مطالبی را نقل کردند و فرمودند: مقصود از ماده شیء و صورت، نه آن ماده اولیه است و منظور از صورت نه آن صورت اولیه وارد بر ماده است، بلکه منظور عبارت است از همان کیفیت بروز و ظهور خود شیء در خارج، که البته آن هم صورت است نه اینکه او نیست، منتهی ما می بینیم در اینجا صور مختلفی و مواد مختلفی وجود دارد، یک ماده، ماده ای است که ماده المواد است و به آن هیولا اطلاق می شود، که عبارت از اصل همه مواد و اشیاء در خارج است، ولیکن بر این ماده وقتی که صورت مترتب می شود مثل صورت خشبیت، او را مستعد می کند برای یک صنعت دیگری که آن صنعت مقصود بالذات از مقصود غایی فاعل است در این شیء خارج که می خواهد سریریت باشد، بابت و امثال ذلک باشد،

پس بنابراین به همین جهت این مساله ماده بودن در اینجا می تواند اشکال مختلفی پیدا بکند و افراد مختلفی می تواند پیدا بکند بر حسب آن استعداد و قابلیت که در این شیء خارج وجود دارد، بنابراین وقتی که ماده در حقیقت انسان به معنای آن بدن را فرض می کنیم، آن یک صورت خارجی دارد که صورت خارجی او عبارت از همان جسمیت او است، ولی همین انسان از نقطه نظر مراتب تکاملی و تغییر و تحولاتی که در او به وجود می آید قابلیت برای ارتقاء به مراتب عالیه را دارد، این قابلیت ارتقاء، به او یک محلی می بخشد که

مستعد برای تغییر و تحول است، تغییر و تحول جوهری که در هر تغییر و تحولی صورتی خاص بر این انسان که نفس اوست عارض می‌شود و آن صورت، او را از یک مرتبه به مرتبه دیگر برمی‌گرداند، و به همین جهت است که وجود واقعی انسان همان صورت او می‌شود که در آن صورت وجود و حیات دارد و مسائلی که در اینجا ممکن است به مسائل اجتماعی و احکام اجتماعی و روابط اجتماعی برگردد، به این صورت واقعی انسان که تحول پیدا کرده از آن جنبه انسانیت به جنبه‌های مختلف می‌تواند آن جایگاه خودش را پیدا بکند.

در مسائل امروز فرض بکنید در مطالبی که مربوط به حقوق بشر هست و امثال ذلک، ما مشاهده می‌کنیم آنچه را که الان انسان مادی به عنوان حقوق بشر مدنظر قرار می‌دهد، آن جنبه ماده بودن انسان است نه جنبه صوری و فصلی انسان، همین که انسانی دو پا راه می‌رود این یک حقوق بشر و یک قوانینی را می‌طلبد و به او تعلق می‌گیرد، حالا این هرکسی می‌خواهد باشد و هر حیوانی می‌خواهد باشد، و هر درنده‌ای می‌خواهد باشد، باشد، همین که این الان توجه به جنبه ماده بودن است در حالی که ماده بر این مبنای عقلایی و فلسفی هیچ ارزشی ندارد، ارزش ماده بواسطه آن صورتی است که به او تعلق می‌گیرد، آن صورت است که می‌آید ماده را از بقیه مواد جدا می‌کند، آن صورت ماده بودن است که می‌آید خشب را از حدید جدا می‌کند، در حالتی که ماده یکی است، صورت خشبیت است که آن صورت را به او امتیاز می‌بخشد و صورت حدیدیت است که او را ممتاز می‌کند و بعد بواسطه امتیازی که پیدا شد، قیمت و ارزش اجتماعی آنها متفاوت خواهد شد، یک برلیان ماده او با سایر مواد تفاوتی نمی‌کند، اما آن صورت نوعیه اوست که می‌آید و به او ارزش می‌دهد و او را به قیمت بسیار بالا ولکن شیشه را به یک صورت عادی که قابل ارزش نیست یا

ارزش کمی دارد در می‌آورد، این صورت همان چیزی است که قابلیت واقعی آن ماده بواسطه او روشن می‌شود و ظهور پیدا می‌کند، اگر برلیان صورت خارجی نداشت با شیشه تفاوتی نداشت، آن صورت خارجی است که او را به آلف و آلوف می‌رساند، ولی شیشه نه قیمت متعارف خودش را دارد، انسان از نقطه نظر توجه مادی به او، با سایر حیوانات تفاوتی ندارد و بهتر است که حقوق بشر از این نقطه نظر احکامی را که برای حیوانات وضع می‌کنند، این احکام را برای انسان جعل نکنند، زیرا انسان ماده بدون صورت آن دیگر از حیز انسانیت ساقط می‌شود، علت ارزشی که انسان دارد بواسطه جنبه صوری و ماده و آن فصلی بودن اوست، اوست که می‌آید این را جدا می‌کند و به مراتب عالیه می‌رساند، ولی اگر این انسان آمد با سوء اختیار خود متبدل به یک حیوانی شد، متبدل به یک الاغی شد که هیچ از نقطه نظر ملاک ارزشی برای او تفاوتی در ارزش‌ها و قبایح نداشت در این صورت الاغ است، گرچه به روی دوپا راه می‌رود تفاوتی نمی‌کند و احکام و حوش باید برای او بار بشود نه حقوق بشر، اشکالی که بر حقوق بشر وارد است این است که به جنبه مادی مساله، حقوق بشر نگاه کرده است نه به جنبه صوری، در حالتی که بر مبنای فلسفی و به مقتضای او بر مبنای ارزشی، این مساله حقوق بشر باید به جنبه صوری اشیاء که از جمله انسان است برگشت داده بشود.

پس این مساله به طور کلی با مبنای فلسفی مخالف است، آن انسانی که آمده و تعدی به منزل غیر کرده است و به منزل غیر وارد می‌شود و دزدی می‌کند، آن انسان دیگر انسان نیست تا اینکه مشمول حقوق بشر بشود، بلکه او یک حیوانی است که آمده و تعدی کرده و انسانی که در مقام درندگی و سبُعیت موجب قتل می‌شود و افراد را مورد تهدید قرار می‌دهد، او یک گرگ است،

متهی آن گرگ بیچاره چهار دست و پا است، و این گرگ با چاره با دو پا حرکت می‌کند و بسیار از او درنده‌تر خواهد شد، این مساله که صورت الان آمده و او را جدا کرده است این همان است، اشکالی را که در همان سابق دهریین می‌گرفتند بر مبانی اسلام که:

يَدُ يَحْمِسُ مَنِينٍ عَسَجِدٍ وُدَيْتٍ
مَا بِأَلْهَا قَطِعَتْ فِي رُبْعٍ دِينَارٍ^۱

که ابوالعلاء معری به مرحوم سیدمرتضی نسبت به این قضیه ایراد را می‌گیرد به جنبه مادی مساله برگشت دارد می‌گوید: دستی که پانصد دینار ارزش دارد چرا باید در راه دینار قطع بشود؟ مرحوم سید مرتضی بر مبنای فلسفی پاسخ می‌دهد، یعنی می‌گوید: آن دستی که الان آمده دزدی کرده، جنبه مادی این دست برای شما مورد لحاظ است و جنبه مادی ارزش ندارد، آنچه ارزش می‌دهد جنبه صوری است

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَعْلَاهَا وَ أَرْخَصَهَا
ذُلُّ الْخِيَانَةِ فَافْهَمْ حِكْمَةَ الْبَارِي^۲

که آن جنبه امانت الان جنبه صوری برای این دست شده و آن باعث ترقی شده، اما اگر همین دست بیاید به ناموس مردم متعدی بشود، بیاید به حریم مردم متعدی بشود، بیاید به دماء مردم متعدی بشود، دیگر این دست را باید قطع کرد آن کسی که از منزلش به درون خانه همسایه نگاه می‌کند، آن چشم از نقطه نظر علت صوری دیگر ارزشی ندارد تا اینکه برای او ارج و قیمتی قائل شد، لذا انسان

۱- نور ملکوت قرآن ج ۱ ص ۴۷

۲- همان

می‌تواند دفع کند او را ولو اینکه موجب کور شدن بشود به جهنم، آن چشمی ارزش دارد که آن چشم در حریم خود آن فرد بخواهد جولان پیدا بکند، نه در حریم غیر و تعدی به حریم غیر، آن شخصی که در منزل خودش هست محترم است، اما اگر این بخواهد از منزل خودش برود به منزل دیگری از روی دیوار یا در را باز کند و برود تو و تجاوز کند، انسان می‌تواند او را دفع کند گرچه به قتل او منجر بشود، این عرض می‌شود فدمه هدم و فایده‌ای از این نقطه نظر بر او مترتب نخواهد شد.

مساله ارزش‌ها هم بر مبانی فلسفی متکی است یعنی همین مبنای فلسفی است که می‌آید و ارزش درست می‌کند و مسائل اخلاقی را در زیر مجموعه خودش قرار می‌دهد آنچه را که روابط اجتماعی و اخلاقی نسبت به این قضیه اقتضاء می‌کند، امام علیه‌السلام روح عالم وجود است و آن جنبه صوری در نفس امام به حد تکامل مطلق رسیده است، لذا نتیجه عالم وجود چه می‌شود؟ امام علیه‌السلام می‌شود، آن نتیجه و چکیده عالم وجود است که جنبه مادی او به واسطه جنبه صوری او به مرحله تکامل عالی رسیده است، لذا بر مکلف واجب است که از این جنبه مادی که جسمیت اوست حفاظت کند و جان امام را نگه دارد، اگر دشمنی امام علیه‌السلام را تهدید کرد، واجب است بر انسان ولو به کشته شدن خود او از امام دفاع کند، این وظیفه و تکلیف است این برای چیست؟ این به جهت است که الان نفس او به واسطه جنبه صوری به مرتبه تکامل مطلق رسیده است و ماده او را به واسطه آن جنبه صوری ارزش داده است، این ارزش بواسطه جنبه صوری امام علیه‌السلام است لذا هیچ چیز از بقای امام علیه‌السلام اولی نیست و اینکه گفته می‌شود که اگر امر دایر باشد بین اینکه یک قضیه‌ای که مربوط به اجتماع باشد و قضیه‌ای که مربوط به اسلام باشد آنجا امام باید فدا

بشود اینها همه مزخرفاتی است که شنیده می‌شود، اسلام یعنی امام علیه‌السلام، دین یعنی امام علیه‌السلام، مکتب یعنی امام علیه‌السلام، تشیع یعنی امام علیه‌السلام، اسلام منهای امام علیه‌السلام این گبر بودن و زرتشتی بودن است، کمونیست بودن است، الحاد است، اسلام منهای امام علیه‌السلام بی‌خدایی و شرک و کفر و جاهلیت و الحاد است، امام علیه‌السلام است که به مکتب صورت متکامله نوعیه می‌بخشد و بدون امام مکتب فقط به ماده بودن خودش برمی‌گردد، ماده بدون صورت، ماده بدون صورت هم که به اندازه یک ده‌شایی سابق که بود و الان نیست ارزشی ندارد درست شد این حقیقت امام علیه‌السلام صورت عالم وجود است که از جهات مختلف مولد اخلاق و مولد احکام تکلیفی است، یعنی وجود امام علیه‌السلام، بقائش اوجب از واجبات است و همینطور بر همان مبنا حفظ حریم امام علیه‌السلام نیز از اوجب واجبات است و هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجودی و اخلاقی به مرتبه امام علیه‌السلام نمی‌رسد پس سرّ عالم وجود و اینکه گفته می‌شود امام علیه‌السلام ناموس خلقت است بخاطر همین جهت است، یعنی نتیجه عالم خلقت، آن نتیجه در وجود امام علیه‌السلام نهفته است و به همین جهت این صورت فصلیه امام است که اقتضای این خصوصیات و شرایط را برای امام می‌کند، اگر امام علیه‌السلام مثل بقیه افراد بود که این مزایا را نداشت، اگر علمش بیشتر بود خیلی‌ها هستند علمشان کم است زیاد است متفاوت است کم و بالا دارند، اگر امام تقوایش زیاد بود این مزایا نبود، خیلی‌ها هستند تقوا دارند پرهیز دارند، از مستحبات عمل می‌کنند، از کراهت‌ها.

ما یک دفعه با مرحوم آقا رفتیم پیش یک بنده‌خدایی که الان هست برای دیدن ایشان به مناسبتی ایشان از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی است، و تعریفی که از مرحوم علامه طباطبایی می‌کرد این بود، به اصطلاح نهایت تعریفی که

می خواست ایشان از علامه بکنند در نزد مرحوم آقا و مرحوم حاج میرزا حسن نوری همدانی هم بود، ایشان می گفت که ایشان فردی است که ترک اولی نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان مشاهده نمی شد، مرحوم آقا خنده ای کردند وقتی آمدیم بیرون گفتم آخر این تعریف شد برای علامه ، علامه کجا و اصلا مقام فعل و عمل کجا، این چی می گوید؟! ترک اولی نه در خلوت و نه در جلوت، ترک اولی هم ممکن است یکی به خودش فشار بیاورد فرض کنید که حالا خیلی دقت کند، هر کاری که می خواهد بکند، یک چند دقیقه صبر کند، هر حرفی که می خواهد بزند قبلا سکوت کند.

یک روایتی چند روز پیش نوشته بودند ظاهرا از امام رضا علیه السلام بود اگر کسی قبل از صحبت چند لحظه تأمل کند به پشیمانی مبتلا نخواهد شد، خب حالا این کلام امام رضا را کسی بخواند عمل کند، همین افراد عادی چقدر در رفتارشان تأثیر می کند، چقدر در بیانشان تأثیر می کند، خب علامه طباطبایی این است؟! یعنی این مقامش است که حالا بنده فرض بکنید ترک اولی می خواهم انجام بدهم مواظب باشم در صحبت با یکی صدایم بالا نرود، خیلی خب تصنعی هم که شده خیلی از این سیاست مدارها اینها همه چکار می کنند؟ همه همین کار را می کنند جلوی شما می خندند و تبسم و از پشت می رود ترتیب همه را از دم می دهد و خلاصه جلو می آید یک جوری با یک تبسمی سر پایین می گویی این سلمان را گذاشته در جیب چپش و ابوذر هم گذاشته در جیب راستش و عمار هم گذاشته در این جیب بالایی بمیرم الهی وقتی از آن طرف نگاه می کنی می بینی همچین دارد می چاید که فقط مانده بیاید زن آدم را نیاید بچاید، همه را، اول و آخر را دارد می چاید، اینها سیاست است حالا به اینها بیایی بگویی ترک اولی فرض بکنید نگاه کنید چه تقوایی، چه ریشی گذاشته، چه تقوایی دارد اینها همه

بخاطر چیست؟ اینها همه بخاطر این است که ما به ماده مبتلاییم نه به صورت، صورت را درنیافتیم، صورتی که حقیقت می‌بخشد به ماده او را نفهمیدیم، فقط به ماده نگاه کردیم، فقط به این محسنات ظاهری توجه کردیم که اینها همه ماده است، این ماده به هر کیفیتی دربیاید چیست؟ همان است تفاوتی نمی‌کند منتهی ما ظاهر را گرفتیم دیگر خبر از آن باطن که صورت است نداریم و به همین جهت است آن کسی که به مقام ولایت برسد او اصلا حکمش با سایر افراد تفاوت پیدا می‌کند، گرچه از نقطه نظر ظاهری حکمش با سایر افراد یکی است و فرق نمی‌کند و این مساله خیلی مساله بسیار مهمی است که باید به این قضیه توجه کرد.

من راجع به این قضیه در همین جلد سوم اسرار ملکوت مطالبی آورده‌ام گرچه در جلد دوم همانطور که آمده بود بطور کلی ولی الهی و در مرتبه اعلی امام، اصلا اختلاف جوهری قضیه به همین برمی‌گردد، آن قضیه اختلاف جوهری به همین کیفیت اختلاف صورت آنها برمی‌گردد، که این اختلاف صورت باعث اختلاف در ماده آنها خواهد شد و ماده آنها را به او ارزش خواهد داد علت اینکه ما الان می‌رویم حرم امام رضا علیه السلام زیارت می‌کنیم خب روح امام رضا که فقط آنجا نیست، روح امام رضا همه جا هست، در همین اتاق هم هست همه جا هست، نه وجود به معنای ظرف، ولی چون بدن امام علیه السلام در تحت تسخیر آن روح بوده و هست، آن بدن ارزش برای رفتن از این نقطه زمین به آن نقطه زمین را و به قول مرحوم آقا رضوان الله علیه حبوا علی الثلج یعنی سینه خیز بر یخ برود تا به حرم امام رضا برسد کاری را انجام نداده، کاری نکرده ما همینطوری اینها را می‌گوییم، ولی اینها را آنها می‌فهمند، آنهايي که شناخت دارند. آنها این حرفها را می‌زنند و شعر هم نمی‌گویند، آخر شاعر وقتی گُل می‌کند

دیگر همه چیز می‌گوید، شعر است دیگر، حالا بگوییم بالاخره مجلسمان گرم بشود، هرچی شعرمان از این چرت‌وپرت‌ها بیشتر داشته باشد گرم‌تر می‌شود و... از بس که خدا عشق به حیدر انگار نه انگار پیامبر دارد

می‌گویند به به دمش گرم چه ولایتی است؟! این چی دارد می‌گوید؟! علی را کجا برده؟! خاک برسرت کنند با آن شعرت، تو آمدی خون به دل علی کردی با این شعرت، نیامدی علی را بالا ببری، آن عرفا آنها می‌شناسند که امام علیه‌السلام در چه مرتبه‌ای هست و آنها می‌فهمند حدیث رسول خدا را که فرمود: کسی که به زیارت این فرزندم برود ثواب هزار حج مقبوله و هزار عمره مقبوله است، جداً می‌گویم واقعا اگر ما بیائیم این روایت را از افراد سوال بکنیم، از افراد همین افرادی که بالاخره هستند سوال بکنیم چی می‌گویند؟ می‌گویند بله بالاخره خیلی ثواب دارد، خب این ثواب از کجا آمده؟ این صاف می‌ماند که چی بگوید این بنده خدایی که با کفش در قبرستان بقیع جلوی چهارتا امام می‌رود و زیارت می‌کند، با کفش، با نعلین، با همین چشمهای خودم دیدم که با نعلین جلوی چهار امام معصوم در قبرستان بقیع داشت زیارت می‌خواند، حالا این فرض کنید که اگر امام رضا هم در همین جا بغل این چهار تا بود پنج‌تا همین نعلین و همین کفش و همین معرفت هم بود، با اینکه اینها چهارتا هستند، امام رضا یکی است، اینها چهارتایند، تازه اینها پدرهای امام رضا هستند از نقطه‌نظر مراتب ظاهری و عادی هم بخواهیم نگاه بکنیم ولیکن نه چون گنبد ندارند، چون در طلا ندارند، چون آینه‌کاری‌ها و فلان ندارند لذا چه هستند؟ غریب هستند این بندگان خدا غریبند، ولی امام رضا بحمدالله موقوفات را ببین چه خبر است؟! تا هند و آنطرف موقوفات امام رضا رفته و در جاهای دیگر در همین ایران و در تهران موقوفاتی اخیرا پیدا شده نواحی تهران که معلوم شده اینها جزو موقوفات امام رضا است،

خلاصه امام رضا خیلی مثل اینکه از این نظر از بقیه ائمه اوضاعش روبه‌راه‌تر است، این مساله به چه برمی‌گردد؟ تمام اینها به کیفیت توجه انسان برمی‌گردد که انسان به چه توجه دارد؟ به ماده توجه دارد یا به صورت توجه دارد؟

حقوق بشر باید بر اساس ملاکات صوری تدوین بشود، نه بر اساس ملاکات مادی و این بزرگترین اشکالی است که بر مساله حقوق بشر از نقطه‌نظر فلسفی وارد است، انسانی که ارزش خود را در حد یک حیوان پایین آورده و لخت مادر زاد در بین افراد به جلوه پردازی می‌پردازد این اصلا ارزشی ندارد از نقطه‌نظر حقوق بشری که حالا انسان بخواهد به آن توجه کند، این حیوان است دارد راه می‌رود، یک حیوانی است که دارد حرکت می‌کند و صددرجه از حیوان هم پایین‌تر و پست‌تر، زیرا تفکر، تفکر حیوانی است، این منظور کلام مرحوم آخوند است که چطور صورت انسانی می‌آید به انسان آن بهاء و عظمت را می‌دهد و باعث می‌شود که انسان از بقیه فرق کند، نه صرف وزن و سنگینی و شکل و قیافه و این خصوصیتی که افراد در اینجا به آن توجه می‌کنند.

و من هاتین الجهتین ینتنظم کون السریر ذا ماده و صورة از این دو جهت است که سریر دارای ماده و صورت می‌شود و کذا [لذا] نقول یعنی از دو جهت یکی خشبیت که ماده است، یکی هم از جهت آن هدف و مقصد غائی که سریریت است و کذا [لذا] نقول حقیقة الخشب صورتها الخشبیه حالا نسبت به خود خشب ما این صحبت را می‌کنیم، حقیقت خشب همان صورت خشبیت است که او را از حدید و اینها جدا می‌کند و ماده‌اش چیست؟ هی العناصر عناصری است که این عناصر به شکل خشبیت در آمدند، لا من حیث کونها أرضا أو ماء أو غیرهما نه از جهت اینکه این زمین است و آب است و غیر اینها نه، خود آنها باز دارای

صورت و ماده هستند، بل من حیث کونها مستعدة بالامتزاج بلکه از حیث اینکه این ماده مستعد برای امتزاج است لأن یصیر جمادا أو نباتا أو حیوانا إلى غیر ذلك من الأشياء المخصوصة دون غیرها تا اینکه جماد بشود یا نبات یا حیوان یا غیر از اینها از اشیاء مخصوصه ولی غیر از اینها نشود آن ماده قابل برای نبات شدن و جماد شدن آن ماده را به آن می گویند ماده، نه صرف زمین بودن چون خود زمین دارای ماده و صورت، خودش امر خارجی می شود، یک امر مجموع و مبهمی که از همه اینها به دست می آید، آن ماده می شود، که البته آن جدای از ارض و اینها نیست، ولی خود ارض فی حدنفسه نیست، لأجل العلة التي ذکرناها بخاطر آن علتی که ما آنرا ذکر کردیم که این جنبه ماده و مبهم بودن است که به مرتبه تفصیل درمی آید و هكذا إلى أن ینتهي همینطور آن ماده هم خود او مستند به یک ماده دیگری است إلى أن ینتهي إلى مادة لا مادة لها أصلا تا اینکه برگردد به همان هیولا و ماده المواد اولیه که اصل ماده عالم خارج را آن ماده المواد تشکیل می دهد، که اصلا نسبت به او اطلاعی ما نمی توانیم کسب کنیم، إذ لا تحصل لها و لا فعلية إلا کونها جوهر مستعدا لأن یصیر کل شیء تحصل و فعلیتش فقط استعداد است فقط جوهریت است که آن جوهریت استعداد این را دارد که به هر قسمی دربیاید، بلا تخصص فی ذاتها بواحد دون واحد ولی در ذاتش میل به هیچ طرفی نیست که آیا تبدیل به حدید بشود، تبدیل به این عناصر صد و چندتایی که می گویند عناصر مندلیف و اینها به تبدیل گوگرد و سدیم و فلان و این چیزها شده، آن ماده به هیچ کدام از اینها تمایلی ندارد، ولی قابلیت برای تبدیل شدن به اینها را دارد، لعدم کونها إلا قابلا محضا چون این فقط قابلیت محض دارد و قوه صرف دارد و إلا یلزم الدور أو التسلسل والا اگر درش قابلیت باشد این لازمه اش

تسلسل است و آن وقت بعد صحبت در این می شود که این قابلیت را از کجا آورده است، این قابلیت باید دارای یک صورتی باشد، اگر مستند به صورت باشد دور لازم می آید، اگر مستند به یک ماده دیگر باشد آن وقت تسلسل می شود، بالاخره باید به یک ماده ای برسیم که در آن ماده کشش به هیچ سمتی نیست، فقط ابهام محض است و آن ابهام محض از طرف آن افاضه و اضافه اشراقیه او را متمایل به یکی از این عناصر و مواد و اینها می کند، خود او فی حدنفسه هیچ اقتضایی ندارد، یک ماده ای است که هیچ گونه اقتضایی در ذات او نسبت به شکل نیست، *فهی مادة المواد و هیولی الهیولیات و کونها جوهرها لا یوجب تحصلها* اینکه این ماده جوهر است و جوهر الجواهر به او اطلاق می شود ایجاب نمی کند که در خارج تحصیل داشته باشد و صورت داشته باشد *إلا تحصل الإبهام* مگر همان تحصیل ابهام است، یعنی حقیقت این جوهریتش یک حقیقت ابهام است، حقیقتی که دارای تعیین باشد نیست، چون همین که شما اسم تعیین رویش می گذارید این یعنی خودش صورت دارد و وقتی که صورت داشت دیگر پس بنابراین استعداد و قابلیت برای شکل به انواع را ندارد، در حالتی که ما آن را به این بدون صورت داشتن ما می شناسیم و کونها مستعدة اینکه این در وجودش استعداد است *لا یقتضی فعلیتها اقتضای فعلیت او را نمی کند إلا فعلیة القوة* همیشه با خودش قوه را دارد آن جنبه فقریت است *«الْفَقْرُ فَخْرِي»*^۱ آن جنبه فقریت را همیشه با خودش سیر می دهد و *إنما الفرق بینها و بین العدم* خب یکی بگوید جنبه ابهام همان عدم است دیگر، عدم هم که لا یحکم علیه می گوید نه *أن العدم*

بما هو عدم لا تحصل له أصلا در اینجا می‌دانیم یک چیزی هست، ولی آن چیز چیست نمی‌دانیم، ولی عدم هیچی نیست حتی تحصل الإبهام حتی تحصلی ابهام را ندارد، حتی فعلیتی را ندارد حتی فعلية القوة لشيء حتى فعلیت قوه و نفس استعداد هم در آن نیست چون چیزی نیست که در آن استعداد باشد، استعداد یعنی خودش یک فعلیت، همین که می‌تواند تبدیل بشود، این قوه را دارد، این خودش یک نوع فعلیت است بخلاف الهيولى الأولى بخلاف آن هیولای اولی إذ لها من جملة الأشياء هذا النحو من التحصل و الفعلية لا غير اقلا این هیولای اول این تحصل را دارد که می‌تواند به اشکال مختلف در بیاید، دون غيرها إلا من جهتها ولی غیر از اشیاء مگر از همین جهت بخواهد پیدا بشود، به همین ها می‌تواند تبدیل بشود ولی از همین جهت خود ماده بودنش فهى أخس الأشياء حقيقة این هیولا از همه اشیاء أخس است مرتبه پایین‌تری دارد، و وجودش ضعیف‌تر است لوقوعها على حاشية الوجود چون تحصل عینی و خارجی ندارد، بلکه بر حاشیه وجود قرار دارد، صورت باید بیاید به او قوام وجودی خاص ببخشد، یک نوع از وجود مبهم الان بر این حاکم است و نزولها فى صف نعال محفل الإفاضة و الجود و اینکه این در صف نعال محفل افاضة قرار گرفته، آن آخرهای خط قرار گرفته که حالا باید حرکتش را شروع کند و بواسطه صوری که بر او عارض می‌شوند خودش را به ظهور و به نمود باید دربیورد فبعد تمهید هذه المقدمة خب حالا می‌خواهیم به انسان برسیم يتفطن اللبيب منها از مقدمه بأن كل حقيقة تركيبية هر چیزی که دارای ترکیب از ماده و صورت باشد فإنها إنما تكون تلك الحقيقة بحسب ما هو منها بمنزلة الصورة فانها این حقیقت، بحسب ما هو منها

به حسب اینکه آن حقیقت به منزله صورت می‌ماند، یعنی هر حقیقت ترکیبیه آن حقیقتش عبارت از همان صورتی که دارد، آن حقیقت او را تشکیل می‌دهد، نه آن ماده بودن ماده بودن که ارزشی ندارد لا ما هو منها بمنزلة المادة نه آنکه از این حقیقت به حساب ماده است، آنکه به حساب ماده است خیلی ارزش ندارد، آنکه به حساب صورت است آن به این حقیقت ارزش می‌دهد فإن المادة من حيث إنها مادة مستهلكة في الصورة استهلاك الجنس في الفصل إذ نسبتها إليها نسبة النقص إلى التمام و الضعف إلى القوة خب چیزی که نسبتش نسبت به تمام و ضعف و به قوت است اینکه دیگر نمی‌تواند در اینجا قابل اعتنا باشد و به او اعتنایی نمی‌شود و تقوم الحقيقة ليس إلا بالصورة تقوم حقیقت به واسطه صورت است نه به واسطه ماده و إنما الحاجة إليها لأجل قبول آثارها و لوازمها و انفعالاتها الغير المنفكة عنها الف و لام الغير مشخص نیست چیست؟ غير المنفكة باید باشد، الف و لامش را اینجا بی‌خود آوردند، حاجتی که به این ماده در اینجا هست، به خاطر این است که قبول آثار و لوازم بکند و اینها منفک از او نیستند از کم و کیف و غیرها حتی لو أمكن وجود تلك الصورة مجردة عن المادة اگر ممکن بود این صورت در خارج بدون ماده باشد، همان صورت اصل بود اگر قرار بود، منتهی خب صورت بدون ماده نمی‌شود، یعنی کل حقیقت انسان را.

تعجب می‌کنم چقدر آدم بایستی که کم فهم باشد مثلاً در مساله شبهه آکل و مأكول و اینها و به خصوص در قضیه قیامت عنصری و قیامت نفسی که اثبات می‌شود و در مقابل قیامت جسمانی که در آنجا هست و حشر جسمانی و اینها خب مرحوم آخوند و بوعلی هم همینطور می‌گویند، مساله مساله نجار می‌ماند وقتی که نجار تیشه را بردارد و یک جا را بزند یا مثلاً کلنگی را بردارد آن اسباب

و ادوات و آلات را که کسی بهش توجه نمی‌کند، عمدۀ توجه بر سر فاعل است که این ادوات را استفاده می‌کند، اگر کسی با تیشه زد یک خانه‌ای را خراب کرد، تیشه را نمی‌آیند محاکمه کنند و دادگاه ببرند و بگذارند روی میز و قاضی دادگاه رو کند به تیشه و بگوید این تیشه فلان شده چرا زدی؟! آن فاعل را می‌آورند و آن را محکومش می‌کنند، بعد آن وقت در مقام جواب می‌گویند که نه قضیه این نیست، قضیه این است که دو نفر یکی کور است ولی قدرت بر حرکت دارد یکی بینا است ولی قدرت بر حرکت ندارد آن شخص کور آن بینا را کور خودش سوار می‌کند و بعد با هم می‌روند دزدی می‌کنند، الان هردوی اینها را باید محاکمه کرد چون هم این کوره این را برده و هم بینا آمده راهنمایی کرده که از این طرف برو و از این طرف برو و چکار کن، یعنی شما واقعا نمی‌خندید آخر فرض بکنید این انسان و بدن، کسی بیاید احمق تشبیه بکند به یک کور و بینا که هردوی اینها در انجام دادن این مقصودند، آن به سهم خودش مقصر است و این هم به سهم خودش مقصر است، آخر گیرم بر اینکه فلسفه نخواندید، آخر این خریط چیست؟ اینقدر آدم نفهم که نتواند بفهمد این مساله را و نتواند این را تشخیص بدهد.

تلمیذ:.....

استاد: بله هرچی هست مال صورت است، منتهی این صورت کمال خودش کی ظهور پیدا می‌کند؟ وقتی به ماده تعلق بگیرد،

تلمیذ:.....

استاد: خب همین ببینید این صورتی که می‌خواهد بیاید این صورت یک مرتبه واحد نیست، این مراتب مختلفی است که بواسطه آن تغییر و تحولاتی که پیدا می‌کند بواسطه آنها این صورت هم تغییر و تحول پیدا خواهد کرد، فقط یک

جنبه ندارد و این تغییر و تحولاتش بواسطه واقع شدنش در محیطی است که آن محیط صورت را به آن فعلیت خودش در بیاورد، یعنی صورت برای اینکه به لذتی برسد آن صورت احتیاج به ماده دارد، یا اینکه فرض کنید به المی برسد احتیاج به ماده دارد خود همان صورت فی حدنفسه یک جنبه تجردی دارد که آن جنبه تجردی در آن موقعیت فعلیت خودش جدای از ماده و اینها نیست، بلکه وقتی که به یک مرحله فعلیت تام رسید آن موقع دیگر نیاز به ماده ندارد

تلمیذ:.....

استاد: الان فرض بکنید یک انسان می‌خواهد از عالم بهیمیت حرکت کند و به واسطه ریاضات می‌خواهد خود را تغییر بدهد، دروغ می‌گوید می‌خواهد از این دفعه راست بگوید، دزدی می‌کند می‌خواهد از این دفعه دزد نباشد، مال مردم را تا به حال خورده می‌خواهد در این موقع می‌بیند آتشی هست و قیامتی هست و فردا بابایش را درمی‌آورند، درست شد می‌خواهد اینها را چکار کند جبران کند فرض کنید که سر گردنه ایستاده لخت می‌کند حالا می‌خواهد توبه کند درست شد حالا اینکه می‌خواهد از الان کم‌کم برگردد، صورتش الان این است لذا نگاهش می‌کنی می‌بینی صورتش صورت حیوان است، صورت انسان نیست، صورت گرگ است صورت یک آدم چیز است صورت حیوان است صورت فعلی این نفر صورت صورت حیوان است، صورت انسان نیست،

صحبت که می‌کند از او صحبتش، گاهی اوقات انسان نواری را که گوش می‌دهد بدون اینکه گوینده را دیده باشد از کیفیت صحبت نوار می‌تواند به آن کدورت‌های نفسانی شخص پی ببرد که چه خبر است!

من یک وقتی در جایی می‌رفتم، بنده‌خدایی در ماشین نواری گذاشته بود این شروع کرد به صحبت کردن دیدم یک دفعه عجیب منقلب شدم گفتم آقا این

آثار جمال تو در دیده هر مؤمن آیات جلال تو در سینه هر کافر کیست؟ گفت آقا نمی‌شناسید این فلانی است گفتم هان خب حالا شناختم، اگر هم تا حالا نمی‌شناختیم حالا شناختیم خب ما که اطلاع نداشتیم، تا حالا هم که نوارش را گوش نداده بودیم این چه قضیه‌ای است، از آن طرف وقتی که کسی صحبت می‌کند از کیفیت صحبتش آن نورانیت پیدا است، از چشم به خصوص خیلی پیدا می‌شود، مرحوم آقا می‌فرمودند: کسی که دزد هست از چشمش پیدا است که این آدم دزد است، کسی که اهل معاصی هست از چشمش یک نگاه

بکنی می فهمی، همینطور آثاری که پیدا می شود نسبت به مقامات .

یک وقتی عکس مرحوم علامه طباطبایی بود اتفاقا آن عکس را من خودم از مرحوم علامه گرفته بودم، در منزلشان، در تهران، در آن جلساتی که ایشان برای مباحثات با علامه طباطبایی می رفتند، من دوربین را یک روز با خودم آوردم و از ایشان و مرحوم علامه چند تا عکسی برداشتم، عکس هست، من وقتی که با مرحوم آقا داشتیم نگاه می کردیم، گفتم: این حالت چشم، حالت فنا را نشان نمی دهد گفتند چرا همین طور است، یعنی خود چشم نشان می دهد که این در چه وضعیتی هست، اینها همه غیراختیاری است، یعنی شخص نمی تواند با خودش یک کاری بکند، نه این قابل تغییر نیست، آنکه باید بفهمد می فهمد که آقا کلاه نگذار سرمان، نگاه بهت بکنیم تا ته آن را می خوانیم، حالا می خواهی دور بزنی برو خودت را دور بزنی، درست این وضعیت از کجا درمی آید، معلوم است این صورتش الان عوض شده خب می خواهد چکار کند؟ حالا این آدم اگر بخواهد بگوید من توبه کردم، دیگر اینها را کنار گذاشتم خدایا غلط کردم توبه کردم می خواهم برگردم، این صورتی که می خواهد عوض بشود آیا بدون تعلق به ماده می شود عوض شود؟ این ماده می خواهد، باید برگردد، تالم بکشد کم کم هی شروع کند به چی؟ چرخیدن تا آن صورت حیوانی که دارد الان همراهش است آن صورت حیوانی کم کم رنگ بشود، کم رنگ بشود تا اینکه دور بزنی برگردد و تبدیل به یک صورت انسانی بشود بدون ماده نمی شود حالا شما صورت بدون ماده ای دیدید، یا خودتان تصور کردید بدون ماده شما چیزی احساسی کردید؟

تلمیذ:.....

استاد: اینقدر کارها از ماده برمی آید البته ماده بدون صورت که نمی شود هر ماده ای باید صورت داشته باشد، بدون صورت که نمی شود، مرحوم آقای غروی

آن که موقع پیش ایشان درس می خواندیم یک کیسه با خودشان می آورد می گفتیم آقا این چیست؟ می گفت این کیسه آذوقه است گفتیم آقا پس کی بیائیم خانه تان؟ هر وقت کیسه می آورد ما سُر ازش می گرفتیم
تلمیذ:.....

شما اگر به عنوان قاضی در اینجا باشید چه حکمی می کنید؟

تلمیذ: اتفاقا در همین قم اتفاق افتاده رفتند موتور بنده خدا را بدزدند دیدند درب قفل است یکیشان رفته در کوچه یکی بالای بام موتور را می کشند که ببرند صاحب خانه بیدار میشود شروع می کند به داد و فریاد آنکه روی دیوار بوده می ترسد موتور را رها می کند می افتد روی سر آنکه در کوچه بوده کشته میشود صاحب خانه را می برند که دیه این بنده خدا را بده.

استاد: و علی الاسلام السلام، ولی انسان بوده حقوق بشر در اینجا اقتضا می کند که نه تنها موتور را به او بدهید بلکه بقیه چیزها را هم تقدیمش کنید تا به نحو احسن و اتم پذیرایی بشود، اگر ما قاضی باشیم اینطوری می گویم هم باید پول یارو را بدهی، هم باید موتور را به او بدهی، هم باید چیزهای دیگر به او بدهی هم باید خودت هم تقدیم کنی، تا اینکه جبران تألمات بشود بله اینها دیگر چیزهایی است که، آن وقت دزده برداشته برده؟ چیزی برده یا نه؟
تلمیذ: نه نبرده

استاد: یعنی جنبه اعراض را منظورتان است یعنی اگر بداند جایش کجاست باید بفرستد یکی در خانه اش بیا این کفشت را بگیرد، ولی اگر نداند آن اعراض است، حکم اعراض دارد یا در بقالی اعلامیه بچسباند آهای دزدی که آمدی آنجا نشانی بده بیا کفشت را بگیر.

تلمیذ: جایزه هایی که بانک می دهد آیا خمس دارد؟

استاد: جایزه موردش چیست؟

تلمیذ: حساب باز می کنند که جایزه ببرند

استاد: اگر حساب گذاشتن به این نیت است که جایزه بگیرند این حرام است، ولی اگر نه نیتش جایزه گرفتن نیست یعنی اگر به او بگویند به تو جایزه نمی دهند می گوید خب ندهند، من می خواهم پولم را در بانک بگذارم در این صورت آن جایزه ای که خودشان می دهند اشکال ندارد ولی باید دید این جایزه را از کجا آوردند، آیا خود بانک از مال ربوی این جایزه را می دهد، چون بانک که از جیب خاله اش نمی دهد معاملاتش که می کند آیا ربوی هست یا نه؟ در هر صورت اشکال دارد.

تلمیذ:.....

استاد: می دانم در شرکت باید زیان هم مورد نظر باشد اگر نباشد خب این باطل است، اگر کسی فرض کنید برود حالا با بانک مشارکت کند و بداند که ممکن است ضرر بکند آیا این را انجام می دهد یا نه؟ این فقط به قصد سود است و سود تنها هم که خب ما نداریم.

تلمیذ: شما یکبار فرمودید می شود ضرر نباشد

استاد: نه ببینید بله می شود در آنجا به اصطلاح چیز کرد، ولی صحبت در این است که این میزان را اینها مشخص می کنند، مشخص می کنند که این درصد سود چقدر است، در حالتی که در مشارکت نباید مشخص باشد، مصالحه بخواهند بکنند این عیب ندارد ولی اگر بخواهند مشخص بکنند غیر این باشد این میزان میزانی نیست که به اصطلاح بر اساس ربح و اینها دریابید این از اول می گوید این قدر است این رباست، یک وقتی اتوبان دارد راه می اندازد خب اتوبان در بعضی ایام تردد زیاد است در بعضی ایام کم است خب ربحی که به دست

می آید این ربح، ربح مختلف است و اگر بانک بگوید این مقدار در اینجا سرمایه گذاری می کنم و این مقدار ربح به افراد شرکت کننده می دهم، از کجا این ربح با آن ربحی که از تردد به دست می آید از کجا با آن بخواند، شاید یک روز اصلاً اتوبان بسته باشد یا کمتر باشد

تلمیذ: ضرر که نمی کند.

استاد: ضرر نمی کند ولی این نمی تواند میزان سود را تعیین کند، اگر بگوید من چند درصد از سود را می دهم، یک روز کم شد، یک روز زیاد این اشکال ندارد ولی یک وقتی می گوید سیزده درصد من این را هر ماه به شما می دهم، اگر یک روز سود کم کردم از خودم می پردازم، یک روز سود اضافه کردم از شما می گیرم این نمی شود.

تلمیذ: اگر مصالحه خارج از عقد قرار داد باشد

استاد: آن مصالحه اجباری است نه مصالحه اختیاری،

مصالحه سرگرمی است.

تلمیذ:

استاد: اگر این باشد اشکال ندارد که فرض کنید می گوید من این مقدار از

سود را می پردازم ولی این مقدار مقرری را بیا بگیر این اشکال ندارد

تلمیذ:

استاد: خب تخمینی هم باشد عیب ندارد لازم نیست همچین چنان دقت

کنند ولی نه اینکه دیگر بی حساب و کتاب، چون بی حساب و کتاب دیگر نه در

تحت مضاربه است نه مشارکت است نه چیز دیگر،

تلمیذ:

نه اصل مالی که دارد می دهد حرام است معلوم نیست از کجا آمده، مختلط

نیست می‌گوییم معاملاتی که دارد انجام می‌دهد اشکال دارد مگر اینکه شما بدانید میزان آن مقداری که الان دارد بانک کار می‌کند بر طبق وجه شرعی غلبه دارد بر آن مقدار، آن وقت این در آنجا بحث یک پنجم می‌آید والا صرف مختص به همان خمس ندارد وقتی شما بگویی غلبه بر آن مال ربوی است که اکثر اینطور است یک پنجم ندارد همه‌اش ربوی است.